مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال چهاردهم ، شماره ۲، تابستان ۱٤۰۱، شمارهٔ پیاپی ۲۷

DOI: 10.22067/jlkd.2022.74085.1076

نشانه ـ معناشناسی «آتش» در آثار عطار نیشابوری

لیلا روحانی سروستانی دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران
محمدعلی آتش سودا دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران (نویسنده مسئول)
سمیرا رستمی استادیار زبان و ادبیات فارسی ،دانشگاه آزاد اسلامی فسا، ایران،

صص: ۸٦-۵۹

چکیده

اصولاً نشانه و معنا در علم زبان‌شناسی مکمل یکدیگر هستند و هر کدام بدون دیگری چیزی به حساب نمی‌آید، عطار در گفتمانی که از آتش در آثار عرفانی خود ارایه می‌دهد، گونه‌ای از نشانه مشهود است که آتش نه تنها در جایگاه یک وسیلهٔ گرمابخش، که در جایگاه معنا و مفهوم دیگری نیز بروز می‌کند، که بررسی آن بیشتر در حوزهٔ ساختار جانشینی زبانی شکل می‌گیرد. پرسش‌های اصلی ما این است که آتش در شعر عطار نیشابوری چه حالت‌هایی پیدا می‌کند، چگونه به جریان در می‌آید و گسترش می‌یابد؛ همچنین چگونه آتش می‌تواند معناآفرینی کند و چه معانی و ارزش‌هایی را ایجاد می‌کند؛ همچنین آتش و همبسته‌های آن با کدام نظام‌های نشانه– معناشناسی از قبیل تنشی، حسی– ادراکی، عاطفی و زیبایی‌شناختی ارتباط دارند؟ در این فرآیند نشانه‌ها معمولاً در پیوند با معناها در قالب سیال، پویا و چند بعدی شکل می‌گیرند. این روش قادر است ضمن تجزیه و تحلیل متون ادبی و عرفانی ، خوانشی دگرگون از آنها آشکار کند. بررسی در آثار عطار نشان می دهد که وی با رویکردی تازه به پدیده ها از جمله آتش در پیوندی حسی ـ ادراکی معانی و مفاهیمی زیبا را رقم زند. عطار در این رویکرد زبانی، آتش را از نشانه شناسی ساختگرا به طرف نشانه ـ معناشناسی سیال سوق داده است. هدف از نگارش این مقاله بررسی نشانه ـ معناشناسی «آتش» در آثار عطار نیشابوری است که به شیوهٔ تحلیلی ـ

تاریخ دریافت:۱۴۰۰/۱۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۱

پست الکترونیکی: 1. 7hossein.soltani7@gmail.com 2. m.a.atashsouda7400@gmail.com
3. Srostami52@gmail.com

توصیفی انجام شده است. براساس این پژوهش می‌توان نظامی برای درک بهتر مفاهیم مرتبط با نشانه- معنای آتش در شعر عطار نیشابوری به دست آورد.

واژه‌های کلیدی: نشانه ـ معناشناسی، عرفان، ، آتش ، عطار نیشابوری

۱-مقدمه

مطالعات نشانه در علم زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی ساختگرای را به سوی نشانه‌شناسی پدیدارشناختی سوق داد. رویکرد نشانه–معناشناسی، قادر است در قالب شیوای سازنده و مهم، متون ادبی را تجزیه و تحلیل نماید. همچنین کاربرد این روش، در بررسی و تحلیل متون عرفانی به نتایج قابل توجّهی در این حوزه منتج می‌شود و می‌تواند زمینهٔ درک و دریافت نو و جدیدی را برای مخاطب مهیا سازد و خوانشی تازه از آن ارائه دهد . روی آوردن به الگویی پویا در حوزهٔ مطالعات نشانه، ناخودآگاه ذهن را به سوی حضور پدیدار شناختی گسیل می دارد و آن را از منظر معرفت‌شناسی در حوزهٔ نشانه‌شناسی بررسی می‌کند. در این رویکرد جسمیت پذیر، مشاهده و درک و دریافت مدلول های با معنی امکان دارد که از این طریق می توانیم آن را در بوته نقد گذاشت و ضمن ارزیابی به ارزش تبدیل نمود تا جایی که قادریم نشانه ها را در این فرآیند معنایی به طرف جایگاه برتر و کامل تر ارتقاء بخشیم چنان که آتش در آثار عطار به عشق الهی و معنوی تبدیل می گردد. تعبیر نشانه‌شناسی در معنای مصطلح امروزین خود، در واقع علم مطالعهٔ نشانه‌ها یا نشان دهنده ها یا دلالت کننده ها است . این علم اصطلاحی عام است که در حوزهٔ زبانی و غیر زبانی و چگونگی دلالت و ارتباطشان را با مدلول بررسی می‌کند. « نشانه، هر چیزی از قبیل زبان، علائم راهنماییرانندگی، صداهای مُرس، حرکات ورزشی، لباس ، غذا ... می تواند باشد. افرادی یک جامعه که فرهنگ مشترکی دارند دلالت این نشانه ها را در میابند. به عبارت دیگر لباس، غذا، رقص هر کدام زبانی هستند که می توان آنها را خواند»(شمیسا، ۱۳۸۵ :۲۱۵) نشانه در حقیقت دالّی است که مدلول آن تأویل بپذیرد در غیر این صورت نمی تواند در قالب نشانه هویت یابد از این نظر می توان استنباط نمود که نشانه نمی تواند امری ثابت و تغییر ناپذیر باشد چرا که هر نشانه ای برای هر کسی ممکن تأویلی جداگانه داشته باشد تا جایی که موریس معتقد است که نشانه به این علت که وسیلهٔتأویل کنندهٔ نشانه چیز دیگری شناخته میشود، در قالب نشانه نمود می یابد(احمدی،

۱۳۷۰: ۳۱) در این باره می توان بیان داشت که نشانه‌شناسی به ما نشان می‌دهد که نشانه‌ها چه ساختاری دارند و از چه قوانینی تبعیت میکنند. «زبان شناسی تنها بخشی از این دانش عمومی است. قوانینی را که نشانه شناسی کشف خواهد کرد می توان در زبان شناسی به کار برد و به این ترتیب زبان شناسی در مجموعه رویدادهای بشری، به قلمرو کاملاً مشخّصی تعلّق خواهد داشت». (سوسور،۱۳۷۸: ۲۳) سوسور مهم ترین شاخه آن را زبان‌شناسی است، چرا که تنها زبان قادر است مبنایی برای درک ماهیت آن ارئه نماید(همان:۲۵) بنابر آنچه بیان شد، سوسور بر عملکرد اجتماعی نشانه صحه می گذارد و پرس بر کارکرد منطقی آن نظر دارد(ر .ک : پی-یر، ۱۳۸۰ :۱۵) نشانه شناسان سعی دارند نشان دهند که گفتار تنها جلوه ای از langue (نظم کلی تفاوت ها و قوانین ترکیب پنهانی که بستر ساز استفاده بخصوصی از نشانه می باشد) است(داد،۱۳۸۵ : ٤٦٦) سوسور معتقد ااست که« اگر به جنبه روان شناسی اجتماعی نشانه بپردازیم راه برای دانشی مستقل در باب نشانه ها- و در ذیل آن زبان شناسی- فراهم خواهد شد. به این گونه نه تنها مسأله زبان روشن می شود، بلکه اگر آیین ها، آداب و رسوم و غیره را نیز نشانه محسوب کنیم، این پدیده ها به صورتی تازه ظاهر می شوند و این ضرورت احساس می شود که در حوزه دانش نشانه شناسی گرد آیند و به کمک قوانین این دانش، بررسی شوند. »(سوسور، ۱۳۷۸ :۲٦)

۲- پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ نشانه‌شناسی در آثار عطار، معصومه روحانی فرد و حمید عالی (۱۳۹۷) در مقالهٔ «نشانه‌شناسی عناصر عرفانی – اسطوره‌ای در منطق الطیر» به این نتیجه دست یافته‌اند که عطار در منظومهٔ خود، از پرندگان به عنوان نشانه‌ها و عناصری عرفانی و اسطوره ای برای بیان مفاهیم سلوک عرفانی استفاده کرد است . هادی دهقانی و تیمور مالمیر(۱۳۹۲)، در مقالهٔ« نشانه شناسی عناصر اسطوره‌ای در روایت‌های عرفانی» ، عناصر اسطوره ای نظیر باغ و درخت، کوه و غار، حیوانات، رنگ ها، دور و مرکز، نام‌ها و اعداد را در آثار عرفانی بررسی کرده اند. رضا شجری و طاهره خواجه گیری(۱۳۹۹)، در مقاله« نشانه‌شناسی جنبه‌های عرفانی شخصیت کیخسرو بر اساس ریشهٔ نام او» پرداخته و بر اساس رهیافت نشانه‌شناسی و با تمرکز بر ریشه‌شناسی نام کیخسرو، به بررسی نشانه‌های موجود در شاهنامه در ارتباط با این پادشاه کیانی پرداخته شده‌اند. هدف از انجام این پژوهش نشانه‌شناسی عنصر «آتش» در آثار عطار

نیشابوری است. عطار در آثار خویش کوشیده مضامین و معانی بلند عرفانی را در قالب نشـنه، نماد و تمثیل بیان کند؛ بر همین اساس پژوهشگر قصد دارد، ضمن بررسی و تحلیل آثار عطـار، نشانه شناسی آتش را در آثار وی واکاوی نماید.

۳ـ اهمیت و ضرورت پژوهش

در ادبیات عرفانی نشانه، یکی از شـگردها و ترفنـدهای تصویرسازی در حوزه‌های مختلف ادبی است و این قابلیت را دارد تا با توجـه بـه سـابقهٔ ذهنـی و روحیـهٔ خواننـده در دوره‌های مختلف و حتی در یک دوره، معانی متفاوتی را ارائه دهد. به بیان دیگر نشانه امری ثابت و غیـر قابل تغییر نیست و می توان آن را در شرایط گوناگون در قالب‌های مختلفی تأویـل کـرد. ایـن تأویل‌پذیری نشانه به دلیل پیچیدگی و بی‌کرانگی معـانی نهفته‌ای است که در آن گنجانده شـده است. از آنجا که عطار از جمله شاعران عارف‌مسلک ادب فارسی است کـه اشـعارش مملـو از نشانه، نماد و سمبل است. اگرچه نشانه به صورت کلی در بسیاری از نوشته‌هـا و کتـاب‌هـا در آثار عطار کار شده، ولی به صورتی که در این مقاله انجام شده تا به حال کار مسـتقلی صـورت نگرفته است. این نوشتار به صورت جامع و متمرکز به بررسی یکی از مضـامین نشـانه در آثـار عطار پرداخته است.

٤- بحث و بررسی

٤ ـ ۱ ـ نشانه ـ معناشناسی

نشانه- معناشناسی، در نظامی فرایندی به بحث معنا در سیال‌ترین حالت‌های آن که روابطی حسی- ادراکی هستند، می‌پردازد. در این وضعیت، معنـا امـری پویـا و طغیـانگر اسـت کـه در تلاقی سوژه و ابژه با یکدیگر و یا در تلاقی انسان و دنیا با هم تحقق می‌پذیرد. بر اسـاس ایـن حادثهٔ معنا، رخدادی حسی- ادراکی است که حسی از سوژه با حسی از دنیـای هسـتی تعامـل برقرار می‌کند و حاصل این تعامل، دریافتی زیبایی‌شناختی است که معنا را مـی‌آفرینـد. در ایـن نظام، با دخالت سه عنصر ارزش، کنش و تنش، و حضور حسی- ادراکـی انسـان و سـوژه، در یک فضای گفتمانی معنا از حالت انزوا و ایستا خارج می‌شود و حـالتی سـیال و پدیـداری بـه خود می‌گیرد و به معنایی در حال "شدن" تبدیل مـی‌گـردد. در نشـانه- معناشناسـی دیـداری، عمیق‌ترین سطح فعالیت حسی- ادراکی وجود دارد که حس دیداری به عنوان اصلی‌ترین حس

در کنار دیگر حواس نقش ایفا می‌کند. گرمس نیز معتقد است، حس دیداری، ساده‌ترین و در دسترس‌ترین حواس است و در آن، سطوح درجه‌بندی شده مانند تصویر، رنگ و نور را می-توان ملاحظه نمود. (گرمس، ۱۳۸۹: ۵۸) نور در ژرف‌ساخت شکل می‌گیرد و عمیق‌ترین بعد جریان دیداری را تشکیل می‌دهد. (همان، ۱۵) پس نور با نقش‌آفرینی خود، عمیق‌ترین سطح رابطهٔ حسی– ادراکی را در گفتمان ایجاد می‌کند و عامل پیوند عوامل گفتمانی و حضور سیال و احساسی آن‌ها به شمار می‌رود. به عبارتی دیگر، نور با ایجاد زنجیرهٔ گفتمانی حواس، تعامل بین شوش‌گر و عالم احساس و ادراک و دیگر گونه‌های حسی را به وجود می‌آورد.

نشانه ـ معناشناسی در حقیقت رویکردی برای تجربهٔ ساخت معنای جسمانی است که نشانه را صاحب روح تصور می کند و نشانه را پدیده ای که از حضوری هستی‌مدار برخوردار می باشد، تعریف می کند و در این فرآیند نشانه و معنا را سیّال می داند و همواره آن دو را در یک قالب هم‌کنشی به حساب می آورد که از این این موضوع استنباط می شود که معنا دارای جریانی دینامیک، تحول‌پذیر، ناپایدار، با انعطاف، تغییرپذیر، سیّال و متعالی می باشد. این پدیده اگرچه از نشانه آغاز می گردد ولی مقصدش هدف است که بر پایهٔ ارتباط بین دو سطح زبانی؛ یعنی شکل بیان و صورت محتوا قرار دارد(شعیری، ۱۳۹۵ : ٤) از دیدگاه نشانه ـ معناشناسی، نشانه و معنا از یکدیگر جدا نیستند بلکه در پیوند با یکدیگر قرار دارند. صاحب نظران معتقدند که اصولاً نشانه بدون برخوداری از معنا نامفهوم خواهد بود«نشانه حضور را توجیه می کند ، معنا نیز حضور نشانه را کارا، مؤثر و ضروری جلوه می‌دهد»(شعیری، ۱۳۸۵ : ۲) نشانه‌شاسی اولین بار توسط چالرز سندرس پیرس (۱۹۱٤–۱۸۳۹) به‌عنوان یک رشتهٔ علمی معرفی گردید. به اعتقاد وی نشانه‌شناسی، در حقیقت چارچوبی ارجاعی است که شامل هر مطالعهٔ دیگر نیز میشود. از طرف دیگر هم‌زمان با پیرس، زبان‌شناس سوئیسی، فردینان دوسوسور(۱۸۵۷–۱۹۱۳) نیز مطالعاتی در زمینهٔ نشانه‌شناسی داشت. وی معتقد بود که زبان، نظامی از نشانه‌هایی است که اندیشه‌ها منعکس میکند«فردینان دوسوسور اصطلاحات و مفاهیم بسیاری را معرفی کردکه توسط نشانه شناسان به کار گرفته شد. مهم ترین این مفاهیم و اصطلاحات ، نشانه، اختیاری بودن نشانه زبان و هویت زبان بود»(داد، ۱۳۸۵ :٤٦٦). بر این اساس او آن را با خط، الفبای کر و لال‌ها، آیین‌های نمادین، آداب معاشرت، علائم نظامی و غیره قابل مقایسه نمود.« دوسوسور نشانه‌شناسی را فقط زبان قلمداد نمی کرد ؛ بلکه در نظر او،

زبان مهم‌ترین نظام در این زمینه به حساب می آید و می‌توان علمی را پایه ریزی نمود، که به بررسی زندگی نشانه‌ها در دل زندگی اجتماعی اقدام نماید. این علم قادر است به عنوان قسمتی از علوم روان‌شناسی اجتماعی و به تبع آن بخشی از روان‌شناسی عمومی تلقی گردد که دو سورسور آن را سمیولوژی نامید؛ که در یونانی به معنای نشانه گرفته شده است(گیرو، ۱۳۸۳ : ۱۵) نشانه‌شناسی با چیزهایی از قبیل کلمات، شکل، تصاویر، اصوات، اشیاء و .... سر وکار دارد که قادر است در قالب یک نشانه محسوب شود. نشانه‌شناسان معاصر، معتقدند که نشانه‌ها را نمی توان به طور جداگانه و منفرد مورد بررسی و پژوهش قرار داد ؛ بلکه آن‌ها را به‌عنوان بخشی از نظام‌های نشانه‌ای(مثل یک رسانه یا ژانر) بررسی می‌نمایند. آن‌ها در حقیقت می خواهند دریابند که معنا و مفهوم چگونه شکل میگیرد و واقعیت چطور بازتاب می یاد؟(چندلر، ١٣٨٦ : ٢٤) در این باره می توان استنباط نمود که مطالعات مربوط به ارتباط دیداری غیر زبان را نشانه‌شناسی در نظر می گیریم. در این زمینه می توان علائم راهنمایی جادّه‌ها، نقشه‌کشی، تصاویر مربوط به کالبدشناسی، شکل‌های بدنه و بال هواپیما، نمودارهای تصویری، نقشه‌های سیم‌کشی، نمودارهای سازمانی، داستان‌های مصوّر بدون شرح، نمودارهای ترسیمی(خطّی)، آگهی‌های تبلیغاتی بصری، همگی در نشانه‌شناسی مورد مطالعه قرار میگیرند.

٤ ــ ٢ ــ نظام زیبایی‌شناختی «آتش» در آثار عطار

متون عرفانی در حوزهٔ آثار ادبی، از جمله منابعی هستند که می‌توان آنها را بر اساس رویکرد نشانه ــ معناشناختی در بوتهٔ نقد قرار داد و ضمن تحلیل متن به درک و خوانش تازه‌-ای از معانی و مفاهیم آنها دست یافت. از این منظر هر نویسنده و گوینده‌ای با توجه به بینش فکری و استعداد هنری نشانه‌های خاصی را در آثار خود قرار می‌دهد. آثار عرفانی در حوزهٔ نظم بخصوص، اشعار عرفانی عطار نشانه‌های عرفانی فراوانی را در خود گنجانده است که درک و دریافت آنها قادر است مخاطب این گونه اشعار را به درک بهتری از مفاهیم عرفانی عطار سوق دهد. در مصراع «آتش عشق تو در جان خوشتر است»، عنصر آتش بیش از هرچیز می‌تواند با سوختن و سوزاندن جهل و نادانی، نمادی از شناخت و معرفت را برای عارف تجلی سازد. «آتش در عرفان مظهر حرص و آز است که همه مشکل‌های کار آدمی نتیجه حرص است. هم‌چنین عرفا از جمله عطار، در اثر عرفانی خود، آتش را در معانی مختلف عرفانی چون عشق، صفات و هوای نفسانی که سبب هلاکت است که مبارزه با نفس

نیز به کشتن آتش تشبیه می شود. شهوت و امیال جنسی، نفاق و منافقان و کافران کلان نـاروا و غیبت، تهمت، شایعه و دروغ شیطان که اصل وجـود او از آتـش اسـت رمـز زن و مـرد تـرک هواهای نفسانی که چون آتش ناخالصی های وجود را می سوزاند ریاضـت کـه سـبب نـابودی خارهای نفس می‌شود. به کار رفته است» (تاجدینی ، ۱۳۸۳: ۳۷-۲۹) همچنین در اصـطلاحات عرفانی از «آتش امتحان (آتش نمرودیان) که بر حضرت ابراهیم(ع) سرد و سـالم و شـد، آتـش عشق (لهیب و شور عشق که عاشق را می سوزاند) آتش شوق(امیال مفرط) آتـش شـهوت، از ترکیبات آتش نام برده شده است»(سجادی :١٣٧٦ : ٣). همچنین بر اساس باورهـا و اعتقـادات باستانی آتش در آزمایش‌ها و داوری‌ها و تشخیص حق از باطـل و راسـت از دروغ هـم نقـش داشته است.«آنان نه تنها از آتش، به عنوان منبع نور و گرما استفاده می‌کردنـد، بلکـه بـه عنـوان قسمتی از فرآیند قضاوت نیز آن را به کار می‌بستند»(نیبرگ، ۱۳۵۹: ٦٤). آنها معتقد بودنـد کـه «هر کس از گناه، پاک و با اشه یکی شده باشد از آتش گزندی نمی‌بیند و به سلامت از آن می-گذرد، زیرا آتش با اشه یکی است و خود را نمی‌سوزاند»(مجتبایی، ۱۳۵۲ : ٧٤). گـذر سـلامان و ابسال و سیاوش از آتش بر اساس همین اعتقاد شـکل گرفتـه اسـت. براسـاس آنچـه جـامی روایت می‌کند بعد از این که پادشاه متوجه عشق ابسال به سلامان می‌شـود، پسـرش را از ایـن کار بر حذر می‌دارد، ولی پسر وقعی به آن نمی‌نهد و همراه با ابسال در آتشی کـه افروختـه‌انـد وارد می‌شوند:

پشته پشـته هیمـه از هرجـا بریـد　　جملـــه را یکجـــا فـــراهم آوریـــد

جمع شد زآن پشته‌ها کوهی بلنـد　　آتشـــی در پشـــتهٔ کـــوه او فکنـــد

هر دو از دیدار آتش خوش شدند　　دسـت هـم بگرفتـه در آتـش شـدند

(جامی، ١٣٨٦ : ٣٥٥)

در این گذر از آتش، ابسال به خاطر فریب سلامان، گناهکار شناخته شده و مـی‌سـوزد، امـا سلامان سالم می‌ماند. در نشانه شناسی، گاه آتش نشانه گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر و پـاک شدن روح تلقی می‌شود. در این میان بر اساس روایات مذهبی گذر ابراهیم از آتش می‌تواند بـه عنوان نمودی از گذر از آتش باشد.« قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»(انبیا/٦٩)

این موضوع حتی در اساطیر هم نمود داشته است و می‌توان بـه گـذر سـیاوش از آتـش و اثبات بی‌گناهی او اشاره کرد:

بر آتش یکی را بباید گذشت که بـر بـی‌گناهـان نیـارد گزنـد

(فردوسی، ۱۳۸٤: ۸۸/۳)

در عرفان اسلامی نیز آتش معانی مختلفی را در خـود نهفتـه و در نشـانه هـای گونـاگونی نمود یافته است. نجم‌الدین رازی در این باره معتقد است:«گاه باشد که نشـان عبـور بـر صـفت آتشی باشد و گاه بود که نشان گرمی طلب باشد و گاه بود که نشانهٔ غلبهٔ صفت غضـب بـود و گاه بود که نشانهٔ غلبهٔ صفت شیطنت بود و گاه بود که نور ذکر بود بر مثال آتش و گاه بود کـه آتش شوق بود که هیمهٔ صفات بشری محو می‌کند و گاه بود که آتش قهر بـود و گـاه بـود کـه آتش هدایت بود، چنانکه موسی را بود که « آنس من جانب الطّور نـاراً» و گـاه بـود کـه آتـش محبت باشد تا ماسوای حق بسوزد و گاه بود که آتش معرفت باشد که « ولو لَم تَمسَسهُ نارٌ نورُ علی نور یهدی الله لنوره من یشاء»(نجم الدین رازی، ۱۳۲۲ : ۱۸۹).

٤ ــ ۳ ــ نشانه ــمعناشناسی گفتمانی آتش

بررسی‌ها در آثار و متون عرفانی حکایـت از آن دارد کـه عنصـر «آتـش»، یکـی از جملـه نشانه‌های عرفانی در این حوزه به شمار می‌رود. آتش برای عرفا و از جملـه عطـار نیشـابوری مفاهیم زیادی را تداعی می‌کند. اساساً در نشانه ـ معناشناسی، بر خلاف آنچه در نشـانه‌شناسـی کلاسیک رخ می‌دهد، نشانه‌ها قادرند نشانه‌پـذیری دیگـری را تجربـه کننـد و از ایـن منظـر از نشانه‌های معمول و تکراری رهایی یافته و کارکردهای جدیدی را ارایه دهند(شعیری، و وفایی، ۱۳۸۸: ٦) با تحقق نشانه معنایی در حوزهٔ ادبیات عرفانی و در فرآیند یک کـنش زبـانی جدیـد که به خلق متن منتج میشود، اصولاً گفتمان شکل میگیرد. بنونیست در این باره معتقد است کـه «زمانی که گویشور در فرآیند گفتمانی و در یک وضعیت تعالدی از زبـان بهـره میگیـرد تـا بـه تولید گفتمان هدایت شود.(بنونیست، ۱۹۷٤ :۲٦٦) در این میان کنش نیز می‌تواند وضعیت‌ها را در یک برنامه تغییر دهد چنان که گرمس و کورتز بر این باور هستند که کنش گفتمانی در واقع حاصل برنامهٔ روایی است که به علت استفاده از فرایند روایی یـا نظـام همنشـینی تحقـق مـی-یابد.(شعیری و وفایی، ۱۳۸۸ :۱۲) در بسیاری از گفتمان‌ها ازجمله گفتمـان عرفـانی، مـی‌تـوان دریافت که زبان به کمک احساس و ادراک از دنیای بیرون، قادر به تولید خواهد بود و حاصل

آن به گفتمان منتج می‌گردد؛ اما به علت زوایای پنهان و خارج از دید انسان که زبان تحت تأثیر آن تولید می شود، نشان میدهد که زبان همواره دارای نواقصی هست که می‌توان آن را نوعی توهم ارجاعی (و نه توهم واقعی) در نظر گرفت (شعیری، ۱۳۹۵ :۲۵) در فرایند بررسی گفتمان آن چه که محرز است این که اساساً کنش قادر نیست همهٔ عوامل گفتمانی را تولید کند و لذا در این فرایند می بایست از شوش که مقتبس از مصدر شدن است بهره گرفت. شوش یا توصیف کننده در حقیقت حالتی است که دارای عاملی است یا بین کنندهٔ وصال عاملی یا ابژه یا گونه ای ارزشی است(شعیری و وفایی، ۱۳۸۸ : ۱۲) عطار مفاهیمی چون عشق، هوای نفس، ابتلا، حرص، ریاضت، شهوت، زن، شیطان، نفس قدسیه، کلام وسواس را مصداقی از آتش و در حقیقت خود آتش تصور می کند. اصولاً در فرهنگ‌های عرفانی، آتش نشانه‌ای از لهیب عشق الهی آمده است.(فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ۳) واژهٔ آتش در عرفان اسلامی از بسامد بالایی برخوردار است و این موضوع نشان می دهد که کاربرد نشانه‌ای آن فراوان است.«آتش با دود خود تیره و خفه می‌شود؛ آتش می‌سوزاند، پاره می‌کند، نابود می‌کند. این آتش هوس، آتش مجازات، آتش جنگ. بنا بر تفسیر تحلیلی پل دیل، آتش زمینی نشانهٔ خرد است؛ یعنی آگاهی، با تمامی چند وجهیگری‌اش. آتش بالارونده به سوی آسمان، نشانهٔ جهش به سویت معنویت است، عقل تحت شکلی تغییر یابنده و رشد کننده خادم روح است . اما در ضمن شعلهٔ لرزان باعث است که آتش از یک سوی نشانهٔ عقل باشد و از سوی دیگر فراموش کنندهٔ روح.»(شوالیه، ۱۳۷۹ :٦٨/١) در حوزهٔ ادبیات عرفانی ملموس-ترین نشانه‌ای که از بسامد بالایی هم برخوردار می‌باشد، آتش عشق است. کمتر اثر عرفانی را می‌توانیم بیابیم که از آتش عشق بهره نبرده باشد.«در حکمت ذوقی و اشراقی، آتش مظهریت نور حقیقی و انوار مینویّه و فرّ ایزدی یا کیان خره است»(باشلار،١٣٦٦ : ٥٤). عرفا معتقدند که عشق آتشی سوزنده است که جان عاشق را در مسیر عشق همچون آتش می‌سوزاند. اساساً در حوزهٔ عرفان عشق و آتش پیوندی ناگسستنی دارند . نجم‌الدین رازی معتقد است که «حرارت صفت آتش است و آتش مایهٔ محبت.»(نجم‌الدین رازی، ۱۳۲۲ : ۲۲). این پیوند را می‌توان در اندیشهٔ حافظ نیز جستجو کرد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت   عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
(حافظ، ۱۳۸۰ : ٤٥)

نکتهٔ قابل توجه این است که عارفان این آتش را می‌پسندند و خوش می‌دارند و آن را به جان می‌خرند و از این که در این آتش معشوق ازلی بسوزند، لحظه‌ای تردید را به خود راه نمی‌دهند.

ما نیستانیم و عشقش آتش است   منتظر کان آتش اندر نی رسد

این نیستان آب زآتش می‌خورد   تازه می‌گردد ز آتشی کز وی رسد
(مولوی، ١٣٨٦ :٢٣٥)

روزبهان بقلی شیرازی نیز در این باره معتقد است که «عاشق اگر دَر عشق بکوبد، از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته شود و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود. گفت ـ علیه السلام ـ من اُحرحقَبنار العشق فَهُوَ شهیدٌ و من قتل فی سبیل الله فهو شهیدٌ . دیگر صفات مشابه عشق نیز آتش شمرده شده اند»(بقلی شیرازی، ١٣٤٤ :١٣٦). در کتاب منطق‌الطیر در داستان کبک که نماد افراد جواهردوست و زرپرست و علاقه‌مند به مال دنیا است که عشق به جواهر در دل اینگونه افراد حرارتی ایجاد می‌کند که اجازه دل کندن از آن را نمی‌دهد و افراد را وابسته به خود می‌سازد و در دام تعلّقات گرفتار می‌کند. از این منظر عطار از این پرنده در قالب نشانه ادبی در مفهوم آن دسته از سالکان استفاده می‌کند که در دنیا در بند تعلقات رنگ و ظواهر گرفتار شده‌اند.

عشق گوهر آتشی زد در دلم   بس بود این آتش خوش حاصلم

تف این آتش چون سر بیرون کند   سنگ ریزه در درونم خون کند

آتشی دیدی که چون تأثیر کرد   سنگ را خون کرد و بی‌تأخیر کرد

در میان سنگ و آتش مانده‌ام   هم معطل و هم مشوش مانده ام
(عطار، ١٣٧٨ :٤٩)

اصولاً در گفتمانی که در قالب کنش‌محور شکل می گیرد، جزء نخستین نظام‌های گفتمانی است که در شناسایی و بسط آن تحلیل‌گران بسیاری نقش‌آفرینی کرده‌اند.(گرماس، ۱۳۹۵ : ۲۰) در هر نظام روایی کنشی سه عامل کنش، ارزش و تغییر نقش اساسی دارند. آتش می سوزاند(کنش)، گرما بخش است (ارزش) و (سنگ را خون کرد و بی‌تأخیر کرد) تغییر است. بنابراین در یک تغییر از آن کنش قبلی که نقصان معنا در ا« وجود داردخارج می شود و اُبژه ارزشی آن تغییر می یابد و در نماد عشقی نمود می یابد که اگرچه سوزنده است ولی خوش حاصلی است.

هم چنین در حکایت شیخ سمعان زمانی که اصحاب او را از عشق به دختری نهی کرده و از او می خواهند که عشق او را ترک کند، شیخ به دوستان خود پاسخ می دهد که این آتش عشق را خداوند خود به او ارزانی داشته و در حقیقت این آتش نشانه‌ای از عشق خداوندی است و شیخ نمی‌تواند به خواسته و اراده خود آن را ترک کند:

گفت این آتش چو حق درمن فکند	من بخود نتوانم از گردن فکند

(عطار،۱۳۷۸ : ۷۳)

آتش در اینجا از آن کنش خود(سوختن) و ارزش (گرمابخش) تغییر می‌یابد و به ارزشی والاتر و مهم‌تر، یعنی عشق و محبت الهی در دل سالک نمود می‌یابد . لازم به ذکر است که همیشه نقصان در معنا، به کنش منجر نخواهد شد، زیرا یک کنش باید با دو مرحلهٔ «توانش» و « اجرایی کنش» تعامل پیدا کند(گرماس، ۱۳۹۵ :۲٦) چنان در حکایتی دیگر مرغی که خود را اسیر عشق دلبری می‌داند که به خاطر همین عشق و علاقه خود را از رسیدن به سیمرغ ناتوان می بیند، یعنی از توانش لازم در این جا برخودار نیست . بهمین خاطر حاضر به همراهی مرغان در این راه نمی‌باشد، اما آن گاه که حضور عشق و علاقه او را در این ماجرا به باور می رسانند و آتش تعبیرمی یابد. در حقیقت کنش آغازین تغییر دیدگاه را در پی داشته است:

کفر من و ایمان من از عشق اوست	آتشی در جان من از عشق اوست

(همان :۱۲٤)

در حکایت عشق فردی که فقیر است، اما به پادشاه عاشق گشته است و در عشق خود به پادشاه صادق می‌باشد. روزی که پادشاه به دیدار او می رود عشق و علاقه وافر او به پادشاه چون آتشی است که با هیچ آبی تسکین نمی‌یابد و تحمل عشق از ظرفیت وجودی فرد تغییر

خارج است، چرا که خود را لایق صحبت شاه نمی‌داند و در اثر شوق این محبت در برخورد با شاه جان خویش را از دست می‌دهد. در این جا هم کنش آغازین باعث تغییر ارزش‌ها می‌گردد و انگیزهٔ معنوی که با ارزش‌تر است در فرد نمود می‌یابد:

چون گدا برداشت روی از خاک راه   در برابـــر دیـــد روی پادشـــاه

آتـــش ســـوزنده بـــا دریـــای آب   گرچه می‌سوزد نیارد هـیچ تـاب

(عطار ، ۱۳۸۷ : ۲۲۸)

٤ ــ ٤ ــ ساختار گفتمانی تجویزی

نظام گفتمانی تجویزی در حقیقت بر عهد و پیمان در بین کنش‌گزار و کنش‌گر شـکل مـی- گیرد. به همین علت این گفتمان ما را با کنش‌گزاری رو به رو می‌کند کـه در جایگـاهی برتـر نسبت به کنش‌گر قرار می‌گیرد و را به انجام کنش دیگر اجبار می کند .در این جـا در داسـتانی که فردی وجودش در عشق خدا محو شده است، حتی اگر از حبّ و دوستی گستاخی به سوی خداوند داشته و رَب را رُب تلفظ کند، ظاهراً بی‌ادبی انجام شده است، اما چـون سـراپای او را عشق محبوب فرا گرفته و او بدون غرض این گستاخی را انجام می دهد. این بـه ظـاهر بـزرگ دیوانگی و گستاخی او زیبا و دلنشین است، چرا که در راه عشق به محبوب حاضر به انجام هر کاری است و تمام وجودش را وقف معشوق کرده است:

او چـو دیوانـه بـود از شـور عشـق   مـی‌رود بـر روی آب از زور عشـق

خوش بود گسـتاخی او خـوش بـود   زانـک آن دیوانـه چـون آتـش بـود

در ره آتـــش ســـلامت کـــی بـــود   مـرد مجنـون را سـلامت کـی بـود

(عطار، ۱۳۷۸: ۱۵۳)

پس در این جا آتش نشانهٔ دیوانه‌ای است که قـدرت تشـخیص را از دسـت داده اسـت. در جای دیگر از کتاب منطق‌الطیر در وصف پروانگان و سالکانی که طالب شـمع معشـوق هسـتند گروهی از آنان که خود را مشتاق وصال یار می‌دانند از دور به شمع نگـاه مـی‌کننـد و یـا فقـط دستی برشمع زده و برمی‌گردند و برای دیگران اطلاعاتی را به قدر فهم خود بیان مـی‌کنـد. کـه

این یک نقصان در معنا محسوب می شود اما در آن میان پروانه عاشق حقیقی خود را بـه شـمع زده و پای کوبان و با شادی بر سر آتـش نشسـته و خـود را فنـای در آتـش شـمع (عشـق بـه محبوب) می‌سازد و آتش عشق محبوب (سر تا پای او را فرا می گیرد) و محبوب خـویش گـم شده و نشانی از خود باقی نمی‌گذارد، همان طور که عاشق واقعی نیز در راه عشق بـه محبـوب از جان نمی‌هراسد و جان خود را فدای معشوق می‌سازد و در نهایت با او یکی مـی‌شـود و بـه وصال می‌رسد. در این جا این پروانه در موقعیت برتر نسبت به کنشگر اولیه قـرار مـی‌گیـرد و می‌خواهد خود را به انجام کنش دیگری وادار کندکه هدف آن تغییـر نابسـامانی یـه وضـعیت ثانویه یا سامان یافته برسد:

دیگری برخاست می‌شد مست مست | پـای کوبـان بـر سـر آتـش نشسـت

دسـت درکـش کـرد بـا آتـش بهـم | خویشتن گم کرد بـا او خـوش بهـم

چون گرفت آتش ز سـر تـا پـای او | سـرخ شـد چـون آتـش اعضـای او

ناقـد ایشـان چـو دیـد او را ز دور | شمع با خود کرده هم رنگش ز نـور

گفت این پروانه در کار است و بـس | کس چه داند این خبر دارست و بس

(عطار ، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۲۲)

٤ ـ ٥ ـ نظام گفتمانی شَوَشی

در این نظام معمولاً به دنبال بازسازی یا احیای حضـور و رابطـهٔ احساسـی از دسـت رفتـه هستیم. به طور کلی فرایند شوشی بر رابطهٔ حسی ـ ادراکی بین سوژه و دنیـای دارای احسـاس شکل می‌گیرد. اصولاً آتش از منظر عرفا دارای دو کـنش خیـر و شـر و یـا مثبـت و منفی(بـی ارزش و با ارزش) است. در کنش متعالی آن حتی آتش پرستش می‌شود و نشانه‌ای از معبود به خود می‌گیرد و می‌تواند به عنوان رمزی از معبود، نور، عشق و اشراق قرار گیرد. امـا در کـنش مقابل دیگر آتش ابعاد گسترده‌تری را تصاحب می‌کند. در این بعد منفی که تقریباً در همهٔ ادیان و شاخه‌های عرفانی دیده می‌شود، مواردی همچون آتش نمرود، آتش نفس، آتش جهل، آتـش

شهوت، آتش آز و ... نمود می‌یابد که دوری از آن توصیه شده است. «آتش از سویی رمز گناه و شرّ است و این طبیعی است، زیرا آتش از آغاز جنسی شده است و از همین رو جدال با تمایلات جنسی به صورت پیکار با آتش به نمایش درآمده است؛ تصاویر دوزخ سوزان و شیطان با زبان آتشین، نمودار این جنبهٔ اهریمنی آتش است. اما از سویی دیگر، آتش نشانهٔ پاکی نیز هست. هدف باشلار، یافتن ریشه‌های عینی تصاویر شاعرانه و استعارات اخلاقی و پی بردن به اصل این اعتقاد است که آتش زدایندهٔ ناپاکی‌هاست. یکی از مهم‌ترین دلایل این اعتقاد این است که آتش زداینده بو است و گندزدایی گویاترین گواه بر طهارت و پاک کنندگی چیزی است» (باشلار،۱۳٦٦ :۳۲). « وَمَا أُبَرِّىءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لأُمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّيَ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ: (یوسف گفت) من خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم، زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد مگر پروردگار من ببخشاید، زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است»(یوسف /۵۳). عرفا این بعد از نفس اماره را آتش می‌دانند که همچون برزخی نمود می-یابد. در کتاب منطق‌الطیر در آغاز کتاب، عطار ضمن اشاره به داستان حضرت ابراهیم(ع) و نمرود، در این داستان نمرود نشانهٔ نفس و نفس اماره و ابراهیم نشانه ای از مرد کامل است که به هوای نفس غالب گشته است. آتش نیز می توانند نشنانه‌ای از هواهای نفسانی و خواهش‌های نفس باشد و کسی می تواند بر آتش (نفس) غالب باشد که چون ابراهیم بتواند تحمل ریاضت و سختی‌های راه سلوک و معرفت بر نفس مسلط شود. در این نظام گفتمانی ، سوژه از شرایط اولیه خود دور می شود و با حضور دوباره خود در هستی به اهمیت حضور خود واقف می-شود:

چون خلیل آن کس که از نمرود رست   خوشی تواند کرد بر آتش نشست

سر بزن نمرود را همچون قلم   چون خلیل‌الله در آتش نه قدم
(عطار:۱۳۷۸ :۳۵)

شیخ ابواسحق کازرونی هم در این باره می‌نویسد:« هرکه به آتش محبت سوخته شد، به هیچ آتش دیگر سوخته نشود، همچون ابراهیم خلیل که به آتش محبت حق سوخته بود و به آتش نمرود نسوخت»(کازرونی، ۱۳۸۵ :۳۰۹). در حکایتی دیگر نیز عطار در کتاب اسرارنامه افراد دنیادوست بخیل را که مانند بوتیمار از نعمت‌های دنیایی استفاده نمی‌کنند این دنیا دوستی

همراه با بخل و استفاده نکردن از نعمت های دنیایی را برای آنان مایه عذاب و آتش می‌داند که سبب ناراحتی آنان می‌شود و راحتی را از آنان می‌ستاند.

تو بوتیمار با آبی در آتش　　بخور تواینچ داری این زمان خوش
(عطار،۱۳۹۷: ٢١٤)

در کتاب منطق‌الطیر در حکایت ققنوس از شیوهٔ زندگی کـردن و مـردن ایـن پرنـده سـخن گفته می‌شود که در آخر عمر او هیزم‌هایی را جمع کرده و در میان هیزم شروع به آواز خـوانی می‌کند و با بال زدن خود آتشی در هیزم ایجاد می‌شود و خود را در میان هیزم‌ها و آتـش مـی-افکند و بعد از سوختن و مردن او تبدیل به خاکستر از خاکسـترش ققنـوس جدیـد بـه وجـود می‌آید که در واقع تحول و تجدید حیات و نوزادی را نشان می‌دهد:

باز چون عمرش رسد با یک نفس　　بال و پر بر هم زند از پیش و پس

آتشـی بیـرون جهـد از بـال او　　بعـد از آن آتـش بگـرد حـال او

زود در هیـزم آتـش همـی　　پس بوزد هیزمش خوش خوش همی

مرغ و هیزم هـر دو اخگـر شـوند　　بعد از اخگر نیـز خاکسـتر شـوند

چـون نمانـد ذره اخگرپدیـد　　ققنوسـی آیـد ز خاکسـتر پدیـد
(عطار:۱۳۷۸: ۱۳۰)

در این جا آتش، نشانه ای از زایش و نوزایی است.«آتش در آیین هـای سرسـپردگی نشـانهٔ مرگ و باززایی است و با اصل متناقض خود، آب در ارتباط است. از این جاست کـه همـزادان پوپول ـ ووه، پس از خاکستر شـدن، دوبـاره از رودخانـه‌یـی زاییـده مـی‌شـوند، از جـایی کـه خاکسترشان ریخته شده بود. بعدها این دو پهلوان، خورشید جدید و ماه جدیـد، مایـا – کیشـه خواهند شد و فاصلهٔ جدیدی در دو اصل متناقض آتش و آب، که حاکم بر مرگ و زندگی‌شان بوده است، به وجود خواهند آورد»(شوالیه، ۱۳۷۹ : ٦٤/١)

در کتاب منطق‌الطیر در حکایت بوعلی طوسی و وصف حال دوزخیان و بهشتیان، دوزخیان را در آتش جهنم گرفتار معرفی می‌کند که در عذاب و معرفی حال افراد گناهکار که در قیامت جایگاه آنان دوزخ است، دوزخ جایگاهی از آتش و عذاب‌های دردناک:

ز آتش حسرت به دل ناشاد ما   آتـــش دوزخ بـــرداز یـــاد مـــا

هر کجا لیکن آتش و آید کارگر   ز آتـش دوزخ کجـا مانـد خبـر

(عطار۱۳۷۸ :۱۷۹)

در کتاب اسرارنامه در صفت معراج پیامبر(ص) عطار تقاضای پیامبر(ص) از خداوند را بیان می‌کند که اگر خداوند بی‌نیاز می‌خواهد که از فضل و رحمت خود و امّت گناهکار خـویش را از آتش دوزخ دور نگه دارد:

چو رب‌العزّه در اسـرار آمـد   پیمبـــر نیـــز در گفتـــار آمـــد

که یا رب امتّی دارم گناه کار   به فضل خود ز آتش‌شان نگه دار

(عطار،۱۳۹۷: ۱۰۰)

در کتاب الهی‌نامه نیز در بیتی به فردی که کژ رفتار و کژ رو باشد، مجـازات آن را در آتـش (دوزخ) بودن معرفی می‌کند:

که گر تو کژ روی، ای در راه   بمـــانی تـــا ابـــد در آتـــش و چـــاه

(همان :۲۰۲)

در بیت دیگر نیز کسانی که در دنیا به دنبال خورشی و راحتی و بی اعتنائی به عقبی هستند، که سزاوارآتش دوزخ می داند:

تو در دنیا به مقراضی نشین خوش   ســـزایت خـــود دهـــد مقـــراض آتـــش

(همان : ۲۲۲)

در بیت دیگری نیز عطار انسان را تمام هدف هسـتی مـی‌دانـد کـه نبایـد خـود را کوچـک بپندارد و چون دل انسان عرش و سینه او کرسی و دارای سـکینه اسـت، نبایـد از آتـش دوزخ هراس داشته باشد:

توی جمله ز آتش چند ترسی	دلت عرش است و صورت هست کرسی

چو دل اینجا ز عشق او فردزی	کجا در آتش دوزخ بسوزی؟
(همان :۲۲۸)

در پایان حکایت آتش و سوخته نیز از آتش به دوزخ تعبیر می‌شود که هرچند مایه عذاب و آزار را افراد گناهکار است، اما با کسی که در این دنیا بـه فکـر آخـرت خـویش بـود و در راه معرفت تلاش کرده و زحمت کشیده در آتش دوزخ راهی ندارد:

چو شرعت اینقدر جایز ندارد	برای آتشت هرگز ندارد
(همان :۲۲)

در کتاب الهی‌نامه عطار در پایان حکایت اسکندر رومی با مرد فرزانه به انسان هشدار مـی-دهد که دنیا و دنیا دوستی وجود نفسانی و جسمانی را دنبال انسان سد راه فرد برای رسیدن بـه کمال می‌باشد که او را از معرفت باز می دارد و سبب شقاوت افراد در آخرت مـی شـود و او را به آتش دوزخ وارد می کند و کسانی رستگار هستند که به دنیا و تعلّقـات آن دلبسـتگی نداشـته باشند:

گر خواهی کز آتش بگذری تو	به آتشگاه و دنیا ننگری تو

اگر مویی خیانت کرده باشی	به کوهی آتشی در پرده باشی

چو بر آتش گذشتن عین راه است	چه پرسی گر سیاوش بی گناه است
(عطار،۱۳۹۷: ۲۷۰)

درکتاب مصیبت نامه در توصیف دوزخ عطار آتش دوزخ را بر طبق سـوره بقـره آیـه ٢٤ از سنگ و مردمان بر می‌شمارد که به اذن خداوند آتش جهنم مهیا می‌شود:

دود را بی‌آتشی انجم کند	سنگ آتش آرد و هیزم کند
(عطار، ۱۳۹۵: ۱۲۰)

در بیتی دیگر از کتاب مصیبت نامه در توصیف دوزخ آن را پر از آتش می‌داند که سـختی و دشواری دوزخ نیز به دلیل وجود آتش است:

دوزخ از آتش چنین شد صعنباک   از که دارد آتش سوزنده باک؟

(همان :۱۲٦)

قرآن کریم شیطان را از آتش می‌داند: «قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ ، خدای متعال بدو فرمود: چه چیز تو را مانع از سجده (آدم) شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد که من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای » (قرآن،اعراف:۱۲). لذا از دیدگاه عرفا شیطان که وجودش از آتش است، به آتش تعبیر شده و نشانه ای از آتش است. عطار معتقد است که مسلمانان در ایام حج در مراسم رمی جمرات، به سوی آتش که در حقیقت نشانه‌ای از شیطان است سنگ پرتاب می‌کنند:

گهی با کفار در جنگ بودیم   گهی با آتش اندر سنگ بودیم

(همان :۱۷۲)

در مقاله دوازدهم نیز که عطار در رابطه با دنیا و گذرا بودن آن صحبت می‌کند، در حکایتی باز به آتش نژاد بودن شیطان اشاره می‌کند که حتی اگر کسی اگر جسمی خاکی داشته باشد یا همانند شیطان از آتش باشد، باز در مقابله با دنیا بازیچه‌ای بیش نیست و ارزشی ندارد:

تو گر خاکی و گر آتش‌نژادی   درین دولاب سیماب چو بادی

(همان : ۱۹۲)

در کتاب *مصیبت‌نامه*، عطار از خلقت شیطان از آتش اشاره می‌کند و به همین خاطر شیطان خود را برتر از آدم که از خاک آفریده شده است، معرفی می‌کند و حاضر به سجده در مقابل او نمی‌شود:

زآنکه دیو از آتش است و تو زخاک   تو بگیری، اوبسوزد جمله پاک

گرچه دنیای دنی اقطاع اوست   آتش است او زآن ندارد هیچ دوست

آن ندیدی که ابلیس لعین   ز آتشی ننهاد رویش بر زمین

گفـــت: مـــن از آتـــش افروزنـــده   سجده نکـنم زآنکـه مـن سـوزنده‌ام

حـــق چـــو آتـــش افروزنـــده‌ام   سجده نکـنم زآنکـه مـن سـوزنده‌ام

حـق چـو آتـش را سـرافراز آفریـد   سر به سجده‌اً چون تواند آوریـد؟

(عطار،۱۳۹۵ :۱۲٦)

در کتاب اسرارنامه در پایان حکایت عشق گلخن تاب بـه پادشـاه کـه در دیـدار بـا پادشـاه گلخن تاب که تحمل آن دیدار را ندارد، جان خود را از دست می‌دهد، عطار افراد دروغـین در عشق به خداوند که ادعای عشق دارند، چون گلخن تاب می‌داند که باید در این آتـش و عشـق دروغین خود گرفتار هستند و خداوند نیز به دروغین آن نیازی ندارد:

که ذات ما از این ها بی‌نیاز است   چه جـای سـجده و جـای نمـاز اسـت

برو ای گلخن، گلخن همی‌تـاب   درین آتش به صد شیون همـی‌تـاب

بـرو تـا چنـد تزویـر و دسـتان   کـــه ســـجده بســـی گوینـــد مســـتان

اگر سلطان به سوی تو کنـد رای   چه سازی چون نه جان داری و نه جای

نه جان آنک حـالی پیشـش آری   نـــه جـــای آنکـــه نـــزد خویشـــتن آری

(عطار، ۱۳۹۷ : ۲۲۱)

در کتاب الهی‌نامه عطار در حکایت مرد و نمازی و مسجد و سگ، مردی بـرای عبـادت بـه مسجد می‌رود و در آن تاریکی سگی وارد مسجد می‌شود، ولی مرد قادر به دیدن سـگ نمـی-باشد. می پندارد که فردی در مسجد آمده به همین دلیل برای ریا تا صبح مشغول عبـادت مـی-گردد، اما در هنگام صبح متوجه سگ می‌شود و از ناراحتی و خجالت دچار غم و ناراحتی می-شود که متوجه می‌شود خداوند او را به وسیله آن سگ مورد امتحان قرار داده اسـت کـه بدانـد

در عشق خود به خداوند صادق نیست و اسیر ریا است که عطار در این حکایت ناراحتی تشویش آن فرد را از این مورد به آتش خجالت تعبیر می‌کند:

گشاد آن مرد چشم آنجا نهفته   یکی سگ بود در مسجد بخفته

از آن تشویر خون در جانش افتاد   چو باران اشک بر مژگانش افتاد

دلش بر آتش خجلت چنان سوخت   که از آه دلش کام و زبان سوخت

زبان بگشاد و گفت: ای بی‌ادب مرد!   تو را امشب بدین سنگ حق ادب کرد

همه شب بهر سگ در کار بودی   شبی حق را چنین بیدار بودی؟

ندیدم یک شبت هرگز با اخلاص   که طاعت کرد ای از بهر خدا خاص

(همان : ۱۷۹)

آتش شهوت از منظر عرفا، در این دنیا از سخت‌ترین آتش‌ها محسوب می‌شود. این آتش آدمی را به آتش دوزخ می‌کشاند:

نار بیرونی به آبی بفسرد   نار شهوت تا به دوزخ می‌برد

نار شهوت می‌نیارامد به آب   زآنکه دارد طبع دوزخ در عذاب

(مولوی، ۱۳۸٤ : ۲۲۷/۱)

در کتاب *الهی‌نامه*، در حکایت زن صالحه که شوهرش به سفر رفته بود و زن در پی دیدار شوهر باعث آزادی فردی از دار می‌شود و آن مرد عاشق زن شده، اما زن پاکدامن و عفیف است و به آن مرد توجهی ندارد که عطار نداشتن تمایلات نفسانی و شهوت در وجود زن را به آتش تعبیر می‌کند:

شبی با زن بگفت و سود کی داشت   که زن آتش نبود آن رودکی داشت

(عطار،۱۳۹۷: ۱۳٦)

در کتاب منطق‌الطیر در بیان وادی طلب، عطار سالک واقعی را کسی معرفی می‌کند که اگر واقعاً طالب یار است، سختی‌ها و مشکلات راه را به جان می‌خرد و از مشتاقی چنان است که خودخواهان دریافت و مشکلات و سختی‌ها است و از مشکلات هراسی ندارد، چرا که با تحلیل سختی‌ها می‌تواند به گشایش امیدوار باشد که به سعادت دست پیدا کند:

گر شود در راه او آتش پرید   ور شود سد وادی ناخوش پدید

خویش را از شوق او دیوانه‌وار   بر سر آتش زند پروانه‌وار

سر طلب گردد ز مشتاقی خویش   جرعه می‌خواهد از ساقی خویش

(عطار ،۱۳۷۸: ۱۸۱)

در کتاب اسرارنامه عطار کسی را که در وادی عشق وارد می‌شود و خود را عاشق واقعی می‌پندارد به تحمل سختی‌های راه عشق هشدار می دهد. همان طور که عود در آتش می‌سوزد، عاشق حقیقی نیز باید موانع و مشکلات راه عشق را تحمل کرده و حتی جان خود را نیز از دست بدهد:

چو عود از عشق بر آتش همی سوز   چو شمعی می‌گری و خوش همی‌سوز

(عطار، ۱۳۹۷: ۱۱۰)

در کتاب *منطق‌الطیر* در بیان حکایت مالک دینار که خود را گرفتار دنیا و خواسته‌های دنیایی و حرص و طمع به آن می‌داند؛ دنیا را آتش افروخته بیان می‌کند که سبب نابودی افراد درکام خود می‌شود و هرکس که دچار علاقه به این آتش (دنیا شود)، مانند پروانه در این راه جان خود را از دست می‌دهد و کسی سالک و عارف واقعی است که بتواند خود را از این آتش رهایی دهد:

هست دنیا آتش افروخته   هر زمان خلقی دیگر را سوخته

چون شود این آتش سوزنده تیز   شیرمردی گر از او گیری گریز

همچو شیران چشم از این آتش بدوز ورنه چون پروانه زین آتش بسوز

هرکه چون پروانه شد و آتش‌پرست سوختن را شاید آن مغرور مست

این همه آتش ترا در پیش و پس نیست ممکن گر سوزی هر نفس

(عطار، ۱۳۷۸: ۱۱۵-۱۱٤)

درحکایت دیگر نیز در کتاب منطق‌الطیر دنیا نشانۀ آتش است که افراد را گرفتار خود کرده و سبب نابودی آنان می‌شود که باید از این آتش گذر کرد تا بتوان به سعادت و آرامش رسید و برای گذر از این آتش باید سختی ها را تحمل کرده و حتی از جان خود نیز گذشت تا به جهان واقعی و واقعیت وجودی دست پیدا کرد:

آتش تو چیست دنیا در گذر هم چو شیران کنی از این آتش گذر

چون گذر کردی دل خویش آیدت پس سرای خوش شدن پیش آیدت

آتش در پیشرو راهی سخت دور تن ضعیف و دل اسیر و جان نفور

تو ز جمله فارغ و پرداخته در میان کاری چنین برساخته

گر بسی دیدی جهان جان برفشان کزجهان نه نام داری نه نشان

گر بسی بینی نه بینی هیچ تو چند گویم بیش از کم پیچ تو

(عطار، ۱۳۷۸: ۳۳)

عطار در بیان وادی حیرت، کسی را که در این وادی وارد می شود، دچار حیرت معرفی می کند؛ به طوری که شب و روز دچار آه و درد و سوز است و حتی اگر مانند آتشی که به

ظاهر گرم و سوزنده است و کارایی دارد. در این وادی، چون یخ فسرده و ناکارآمد است، زیـرا که هر چه قدر هم علم و آگاهی داشته باشد، در این وادی گم کرده راه است و به دنبال نشـانی صحیح است و از خود بی‌خبر می‌باشد و از واقعیت خود خبر ندارد:

آتشـی باشـد فسـرده مـرد ایـن   یا یخی بس سوخته از درد این

مرد حیران چو رسد این جایگاه   درتحیر مانده و گـم کـرده راه

هرچه زد توحید بر جانش رقم   جمله گم کرد ازو گم نیز هـم

گر بدو گویند مسـتی یـا نـه‌ای   نیستی گویی که هستی یا نه‌ای

در میـانی یـا برونـی از میـان   برکنـاری یـا نمـانی یـا عیـان

فـانیی یـا بـاقیی یـا هـر دوی   یا نه‌ای هر تـویی یـا نـه تـوی

(عطار، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

یا در حکایت شیخ نصرآباد که بعد از انجام چهل حج و داشتن سن زیـاد، زنّـاری در میـان بسته و به آتشگاه گبران آمده و مشغول طواف می‌شود. افرادی که او را می‌شناسـند از او ایـراد می‌گیرند که این کار سبب بدنامی‌ات، باسابقه دین‌داری که تو در اسلام داری، مـی‌شـود. شـیخ پاسخ می‌دهد: اگر شما نیز مانند من دچار حیرت بودید و در این راه معرفت، بـه حیـرت مـی- رسیدید. آتش حیرت با درون سالک کاری انجام می‌دهد که خود را از خویشتن دور مـی‌سـازد و نمی‌دانی که آیا گبر هستی یا مسلمان؟ و از کعبه و کنشت، دچار حیرت و بیزاری می‌شوی:

کرده چندین حـج و بـس سـروری   حاصـل آن جملـه آمـد کـافری

این چنـین کـار از سـر خـامی بـود   اهـل دل را از تـو بـدنامی بـود

این کدامین شیخ کرد این راه کیست   می ندانی این که آتش گاه کیست

شیخ گفت کارمن سخت او فتاد   آتشم در خانه ورخت افتاد

شد از این آتش مرا خرمن ببار   داد کلی نام و ننگ من بباد

(عطار، ۱۳۷۸: ۲۱۸)

در کتاب *منطق‌الطیر* در حکایت مردی که چند بار توبه کرده و دوباره توبه می‌شکند، اما دوباره دچار پشیمانی می‌شود و علاقه‌مند برای بازگشت است، از این اضطراب، دغدغه درونی و علاقمندی او به تحول، به آتش تعبیر می‌شود که در حقیقت نشانه ای از آتش است که در درون سالک وجود دارد و او را برای توبه مجدد به تلاش وا می‌دارد:

روز و شب چون قلیه وی بر تابه‌ای   دل پر آتش داشت در خونابه‌ای

(عطار، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

۵ـ نتیجه گیری

علم نشانه ـ معناشناسی در متون ادبی، انواع نشانه‌ها را از جهت تأویل وقواعد حاکم بر آنها بررسی و نقد می‌کند؛ و از این منظر به چگونگی ارتباط و معنا در پدیده‌ها و نظام‌های نشانه‌ای مختلف می‌پردازد. در حقیقت، نشانه، پدیده‌ای ملموس و در عین حال قابل رؤیت است که به عنوان جانشین یک پدیده‌ی غایب نقش آفرینی میکند و بر آن دلالت می‌کند. نشانه، ضرورتاً باید نمود مادی داشته باشد تا به‌وسیله یکی از حواس انسان دریافت شود. اما چیزی که نشانه بر آن دلالت می‌کند می‌تواند مادی یا ذهنی، واقعی، یا خیالی، و طبیعی یا مصنوعی باشد. آنچه در یک بافت نشانه است، خود در بافت دیگر می‌تواند مدلول یک نشانه دیگر باشد. در عین حال هر پدیده می‌تواند در بافت‌های متفاوت، نقش‌های نشانه‌ای متفاوتی داشته باشد.. علم نشانه‌شناسی با بررسی انواع نشانه‌ها باعث میشود که بتوانیم درک و دریافت بهتری از دنیای اطراف خود داشته باشیم .عطار از جمله شاعران عارف‌مسلک حوزهٔ زبان و ادب فارسی است که در آثار خود آگاهانه از نشانه بهره برده و با استفاده از آن مفاهیم و مضامین والای مجرد عرفانی را که در نظر داشته، ملموس و محسوس ساخته است تا به فهم خواننده

نزدیکتر باشد و درک و دریافت آن آسان گردد. وی کوشیده است تا واژه‌ها و عبارات ذهنی و انتزاعی را که خارج از درک و فهم انسان قرار دارند، برای فهم بیشتر و دریافت بهتر بـه عنـوان نشانه بیان دارد تا ضمن مفهوم‌سازی به آنها عینیّت بخشد. با توجه به ایـن کـه ماهیـت و ذات ادبیات زبان است، عطار معتقد است که استفاده از نشانه به افزایش قدرت و تـأثیر زبـان منـتج می‌شود و حتی کلام رمزآلود و نمادین به غنای هر چه بیشـتر زبـان شـعر منجـر خواهـد شـد. همین عوامل باعث شده است که عطار زبان شعر خود را با استفاده از نشانه غنی سـازد. عطـار عنصر آتش را که در عرفان از بسامد بالایی برخوردار است، در نشانه‌های متفاوتی به کار بـرده است: در عرفان یکی از ملموس‌ترین نشانه‌ها که از بسامد بـالایی هـم برخورداراسـت، عنصـر آتش است که در آثار عرفا، بیشتر در قالب و ترکیب آتش عشق نمـود یافتـه اسـت. کمتـر اثـر عرفانی را می‌توانیم بیابیم که از آتش عشق بهره نبرده باشد. عطار معتقد است که عشـق آتشـی سوزنده است که جان عاشق را در مسیر عشق همچون آتش می‌سوزاند. اساساً در حوزهٔ عرفـان عشق و آتش پیوندی ناگسستنی دارند .

آتش در بینش عرفانی عرفا دارای دو بُعد خیر و شر است. در بُعـد متعـالی، آتـش پرسـتش می‌شود و نشانهٔ معبود به خود می گیرد و می‌تواند به عنوان نشانه‌ای از معبـود، نـور، عشـق و اشراق قرار گیرد. اما در بعد منفی که تقریباً در همهٔ ادیان و شاخه‌های عرفانی دیـده مـی‌شـود، مواردی همچون آتش نمرود، آتش نفس، آتش جهل، آتش شهوت، آتش آز و ... نمود می‌یابـد که دوری از آن توصیه شده است. این منهیات هر کدام نشانه‌ای از آتش هستند. آتش نشـانه‌ای از سوختن، مردن، حیات مجدد و نوزایی است. آتش ننشانه ای از دنیا و دنیـا دوسـتی، وجـود نفسانی و جسمانی است که سد راه فرد برای رسیدن به کمال می‌باشد و انسان را از معرفت باز می‌دارد و سبب شقاوت افراد در آخرت می‌شود و او را به آتش دوزخ وارد می‌کند. از دیـدگاه عطار شیطان که وجودش از آتش است، به آتش تعبیر می‌شود ودر حقیقـت نشـانه‌ای از آتـش است.

عطار افراد دروغین در عشق به خداوند که ادعای عشق دارند، چون آتش می داند کـه بایـد در این آتش و عشق دروغین خود گرفتار هستند و خداوند نیز بـه دروغـین آن نیـازی نـدارد. آتش شهوت از منظر عطار، در این دنیا از سخت‌ترین آتش‌ها محسوب می‌شود. این آتش آدمی را به آتش دوزخ می‌کشاند. دنیا و تعلقات دنیایی دنیا نیز نشـانه‌ای از آتـش اسـت کـه افـراد را

گرفتار خود کرده و سبب نابودی آنان می‌شود که باید از این آتش گذر کرد تا بتوان به سعادت و آرامش رسید و برای گذر از این آتش باید سختی‌ها را تحمل کرده و حتی از جان خـود نیـز گذشت تا به جهان واقعی و واقعیت وجودی دست پیدا کـرد. آتـش نشـانه ای از حیـرت نیـر است که در درون سالک برافروخته می‌گردد و با درون سالک کاری انجام می‌دهد کـه خـود را از خویشتن دور می‌سازد که نمی‌داند کیست. اضطراب درونی در وجود سالک و علاقه‌منـد بـه تحول درونی به آتش تعبیر می‌شود که در درون سالک وجود دارد و او را برای توبه مجـدد بـه تلاش وا می‌دارد. محبت خداوند بـه بنـده و سـالک نشـانه‌ای از آتـش اسـت، چـون از سـوی پروردگار و نشان عنایت او به بنده باشد، برایش لذّت بخش است.

کتابنامه

۱. باشلار، گاستون (۱۳٦٦)، ***روانکاوی آتش***، ترجمه جلال ستاری، تهران : توس.

۲. بقلی شیرازی، شیخ روزبهان (۱۳٤٤)، ***شرح شطحیات***، به تصحیح هنـری کُـربن، تهـران: قسمت ایران‌شناسی، ایران– فرانسه.

۳. تاجدینی، علی (۱۳۸۳)، ***فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا***، تهران : سروش.

٤. جامی، عبدالرحمان (۱۳۸٦)، ***مثنوی هفت اورنگ***، به تصحیح و مقدمـه مرتضـی مـدرس گیلانی. تهران : اهورا.

۵. چندلر، دانیل(۱۳۸٦)، ***مبانی نشانه‌شناسی***، پارسا، تهران: سوره مهر.

٦. حافظ (۱۳۸۰)، ***دیوان***، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.

۷. *دشتی، محمد (۱۳۸۰)* ***ترجمهٔ نهج البلاغه***، *قم : سلسال.*

۸. *سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵)،* ***فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی***، چاپ سوم، *تهران: طهوری.*

۹. *شعیری حمیدرضا و ترانه وفایی(۱۳۸۸)،* ***راهی به نشانه – معناشناسی سیال بـا بررسـی ققنوس نیما***، *تهران : علمی و فرهنگی*

۱۰. شمیسا، سیروس(۱۳۸۵)، ***نقد ادبی***،تهران : میترا

۱۱. شوالیه، ژان(۱۳۷۹)، ***فرهنگ نمادها***، ترجمه و تحقیق سودابه فضایلی، تهران : جیحون

۱۲. عطار (۱۳۷۱)، ***منطق‌الطیر***، به اهتمام سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۳. ـــــــــ (۱۳۸٤)، ***تذکره‌الاولیاء***، به کوشش ا. توکلی، تهران: بهزاد.

١٤. ـــــــــ (۱۳۹۷)، ***اسرارنامه***، مقدمه وتصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

۱٥. ـــــــــ (۱۳٦۲)، ***دیوان عطار*** ، به تصحیح تقی تفضلی، تهران : علمی و فرهنگی.

١٦. ـــــــــ (۱۳۷۸)، ***مصیبت‌نامه***، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران : سخن.

١٧. ـــــــــ (۱۳۹۷)، ***الهی نامه***، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: سخن.

۱۸. ـــــــــ(۱۳۸٤)، ***شاهنامه***، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

۱۹. *گرماس، آلژیرداس(۱۳۹۵)،* ***نشانه معناشناسی ادبیات،*** *ترجمه حمیدرضا شعیری،تهران : تربیت مدرس*

۲۰. گیرو، پی‌یر(۱۳۸۳)، ***نشانه‌شناسی***، ترجمه محمد نبوی، تهران:آگه.

۲۱. مجتبایی، فتح الله (۱۳٥۲)، ***شهر زیبای افلاطون و شاهی‌آرمانی در ایران باستان***، تهران: کاویان.

۲۲. مولوی.(۱۳۸٤)، ***مثنوی معنوی. تصحیح محمد استعلامی***، تهران: سخن.

۲۳. نجم الدین رازی (۱۳۸۰)، ***مرصادالعباد***، با مقدمه محمدامین ریاحی، تهران: علمی.

۲٤. نیبرگ، ساموئل (۱۳۵۹)، ***دین‌های ایران باستان، ترجمه دکتر سیف الله نجم آبادی،*** تهران : مرکز *ایرانی مطالعهٔ فرهنگ‌ها* .

Sign of the meaning of 'fire' in the works of Attar Neishabouri

Leila Rohani Sarostani
PhD student of Persian language and literature, Fasa branch, Islamic Azad University, Fasa, Iran

Mohammad Ali Atash Souda[1]
Associate Professor of Persian Language and Literature, Fasa Branch, Islamic Azad University, Fasa, Iran (corresponding author)

Samira Rostami
assistant professor of Persian language and literature, Fasa Islamic Azad University, Iran

Received: 22/02/2022 Accepted: 01/06/2022

Abstract

Basically, sign and meaning in language science complements each other and each one does not count anything without another, Attar in a discourse that provides fire in their mystical works, A species of signs is evident that the fire is not only in the position of a heated warfare, which also occurs in the position of the meaning and meaning, which is further investigated in the field of linguistic substitution. Our main questions are that the fire in the poetry of Attar Neishaburi finds, how to flow and expands; Also how fire can make meaningful and mean meanings and values; Also, fire and correlations are related to which semantics signs, such as tension, perceptual, emotional and aesthetic systems? In this process, symptoms are commonly used in transplantation with seminal fluid, dynamic and multidimensional. This method is able to reveal the alternative reading of literary and mystical texts. Investigating Attar's works shows that he has a new approach to phenomena, including fire in perceptual transplantation, and beautiful concepts and concepts. Attar in this linguistic approach, the fire from the constructive semiotics has led to a sign of fluid semantics. The purpose of this article is to examine the meaning of 'fire' in the works of Attar Neishaburi, which has been done in descriptive analytical manner. According to this research, a military can be achieved for better understanding of concepts associated with the sign of fire in Attar Nezhaburi poetry.

Key words: Sign of semantics, mysticism, fire, Attar Neishabouri

1- m.a.atashsouda7400@gmail.com